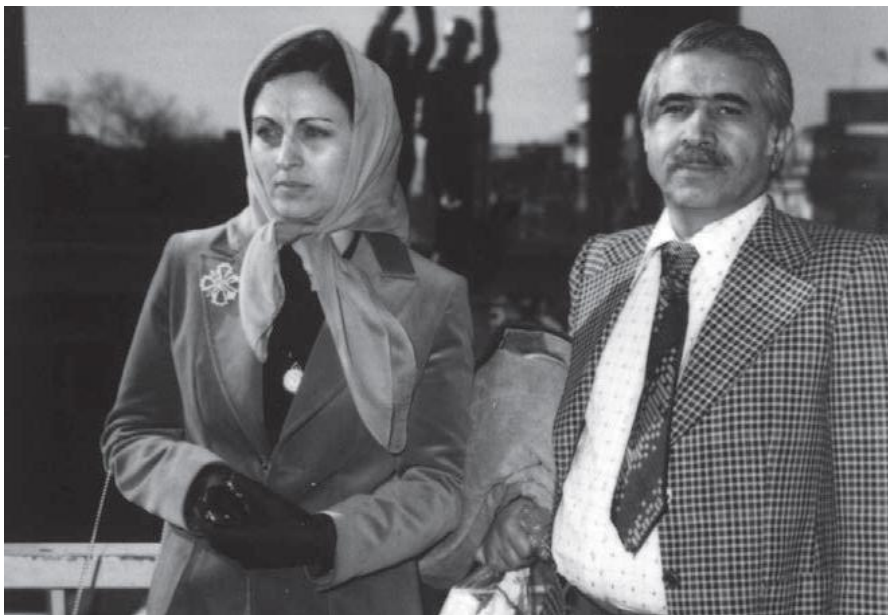




**گفت‌وگوی شهید هدی صابر با فرشید افشار شاعر، حقوق‌دان و
عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران
درباره جهان پهلوان تختی و همسرش زنده‌یاد حسن خرمشاهی**



پهلوان در دسترس

مشتاقی و کسروی‌ها (خاندان مادری ام) و... همه اهالی قنات آباد از جمله شاخص‌هایی که نام بردم، همین احساس‌روداشتن.

وقتی با آقای خرمشاهی از دواج کردم، متوجه شدم تختی دوست صمیمی خرمشاهی‌ست. بسیار به وجد آمدم، برابرم غیرمنتظره بود. تختی رو در یکی از مهمونی‌های بعد از دواج دیدم. به دفتر خرمشاهی هم زیاد سر می‌زد او را خرم خرم صدا می‌کرد. بار اول که دیدمش، انگار ذوق زده شدم.

○ واکنش تختی چه بود؟

گفت: "خرم، به تبریک می‌گم، خوب خانمی نصیب شده." محجوب بود و مودب. این جنبه تختی برایم بارز بود. خود ما هم از خانواده‌ای مذهبی و فرهنگی بودیم؛ پدرم قاضی دادگستری و علاقمند به ورزش و مادرم مدیر دبیرستان. این هارو به حساب تعریف از خود نگذارید. فرهنگ خاص مذهبی داشتیم. تختی هم، در فضای ما بود. از خرمشاهی هم می‌شنیدم که با دین و ایمانه‌می‌توانم با قاطعیت به شما بگم که تختی، در دست و کامل یک خانم‌رانگانه‌می‌کرد.

○ با تصورات پیشینی که از تختی داشتید، در مواجهه اول چطور با او روبرو شدید؟

بگذارید راحت‌تر صحبت کنم؛ من خودم یک تیپ اجتماعی بودم، با آدم‌های شاخص زیادی بر خورد داشتیم. در موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران کار می‌کردم، دکتر سنجابی مدیر گروه ما بود. با چهره‌های سرشناس دیگری هم آشنا بودم، اما به هر حال دیدار آقای تختی برای من شگفت‌انگیز بود.

○ در ادامه معاشرت خانوادگی شما با تختی، صحبت‌های فیما بین، چه زمانی از گفتگوهای رایج به سمت مسائل جدی‌تر تبدیل شد؟

صحبت‌های جدی‌تر به مرور و در خلال زمان پیش می‌آمد. صحبت‌های مختلفی مطرح می‌شد؛ بحث سیاسی، بحث جبهه‌ملی و مصدق، همینطور،

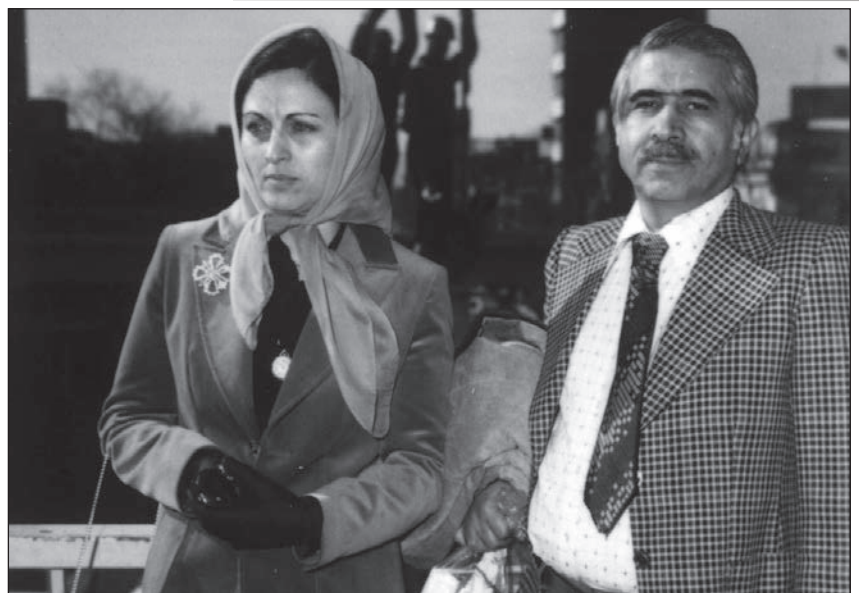
بر خوردار بود و دفتر کار وی نیز محل رفت و آمد فعالان سیاسی و اجتماعی. مرحوم خرمشاهی دارای مناسباتی نزدیک و تنگاتنگ با غلامرضا تختی بود. خانم افشار را وی صادقی است از دوست نزدیک همسر خود در دو سال آخر حیات او:

○ نام تختی از چه زمانی در صفحه‌آشنایی ذهن شما جا گرفت؟

در دبیرستان با نام تختی آشنا شدم، در اواخر دهه ۳۰. به دبیرستان فروهر در پاچنار می‌رفتم، در قنات آباد در همسایگی خانی آباد. و من از همون موقع افتخار می‌کردم که تختی در محله‌ای است که جنب محله ماست. از او تصور دیانت، صداقت، حجب و حیا و مردونگی رو در ذهنم جاداده بودم.

با خانواده، مباحث می‌کردیم که تختی در حوالی محل ماست. محله ما هم پر بود از اهالی مردمی مثل حاج آقای کیهانی، حاج آقای راسخ‌افشار، حاجی رفعت، اخوان، بیدآبادی، ملکوتی، خاموشی،

افشار (خرمشاهی)، فرسید؛ تهران-قنات آباد، خانم افشار و مرحوم خرمشاهی، انتهای دهه ۴۰



پهلوان ملی با بچه های ملی؛
نفر اول از سمت چپ، دکتر خنجی
نفر دوم از چپ، خرمنشاهی



وضع و اوضاع مردم، ما با هم راحت صحبت می کردیم. در مورد حاکمیت مردم، و آزادی ها هم بحث می شد. بعضی وقت ها می گفت "کو، تا ما به اونجا برسیم؟"

به مصدق علاقه مند بود و ذکر خیرش رو داشت. تختی بیشتر شنونده بود تا گوینده. بخصوص زمانی که با خرم بود مسائل رو به دقت می شنید.

○ شرایط و احوال تختی را در ماه های قبل از فوت چگونگی می دیدید؟

آقای تختی او آخر، گرفته به نظر می رسید، و او آخر برای اینکه روحیه اش عوض شود و از گرفتگی بیرون بیاد، سعی می کردیم زیاد تر به دور و اطراف برویم. یک جمعه در میون، غذا درست می کردیم می رفتیم باغچه گلندوک. امیر خان (بهشتی پور) بود، آقا روح اله جیره بندی بود و آقای نایب حسینی، همه با خانواده می آمدن.

شبی که فراداش به هتل رفته بود، غروب هنگامی به دفتر خرمنشاهی آمد، گرفته بود. خرمنشاهی گفت تختی جان برو عقب شهلا خانم، شام بیاین خونه ما. تختی حرف عجیبی زد، گفت "خرم، بذار مرغ سیاهه رو سر ببرم، بعدا میام." نفهمیدم منظورش چی بود. رفت و ما پس فردای آن شب فهمیدیم چی شده است.

○ با فوت تختی چگونه روبه رو شدید؟
ای وای از فوت، تلخ بود و هول انگیز.
خواهرانه به شما بگویم، من هنگام شنیدن خبر فوت آقای تختی، پسرم فرزاد را باردار بودم.

از مرگ تختی، آنقدر تأثر پیدا کردم که می توانم بگم بسیار وضعم وخیم بود. غروب هنگامی بود که از رادیو خبر رو شنیدم. با خودم می گفتم که بچه من، زنده بدنیا نیاید. با شرایط خاصی که داشتم به تشییع جنازه نرفتم ولی در مراسم دیگر شرکت کردم.

○ بعد از فوت هم با خانواده تختی رفت و آمد داشتید؟
تا مدتی حدود یکسال می رفتیم و می آمدیم،

راه انداختن حرکتی حول محور شخصیت آقای تختی، بعید نمی نمود ولی بابک این کار را نکرد یا نشد و یا نتوانست. باید بگویم همت او در پیشبرد هدف نشر از دشمنان بود. نشر قصه را اداره می کرد و آثار از شمنندی هم منتشر کرد.

○ شما ابتدا از تختی ذهنیتی داشتید، سپس او در مناسبات، برای شما عینیتی پیدا کرد، بعد هم ناپدید شد و رفت. چه ترسیمی از او دارید؟ از تختی در این مسیر، چه در ذهن شمار سوب کرد؟

بگویم ششهاب گونه بود، قدری مبالغه است. اول از او تصویری داشتم مبتنی بر دوران جوانی و علاقمندی به ورزش، علاقمندی به پیرامون زندگی و توجه به مردی با خصوصیات مردمی، بعد درک و جودی از او پیدا کردم تا حدودی مشخص تر، نافذتر و با اباعادی موثر و توجهش به نارسایی های اجتماعی در مورد مردم، او برای من بزرگ بود. مرگش برایم سنگین بود. انگار مثل یک کوه فرو ریخت. امیدی بود که بر باد رفت. بعد از مرگ او، من در واقع به گذران بیهوده زندگی و بی اعتباری جهان بیشتر اندیشیدم.

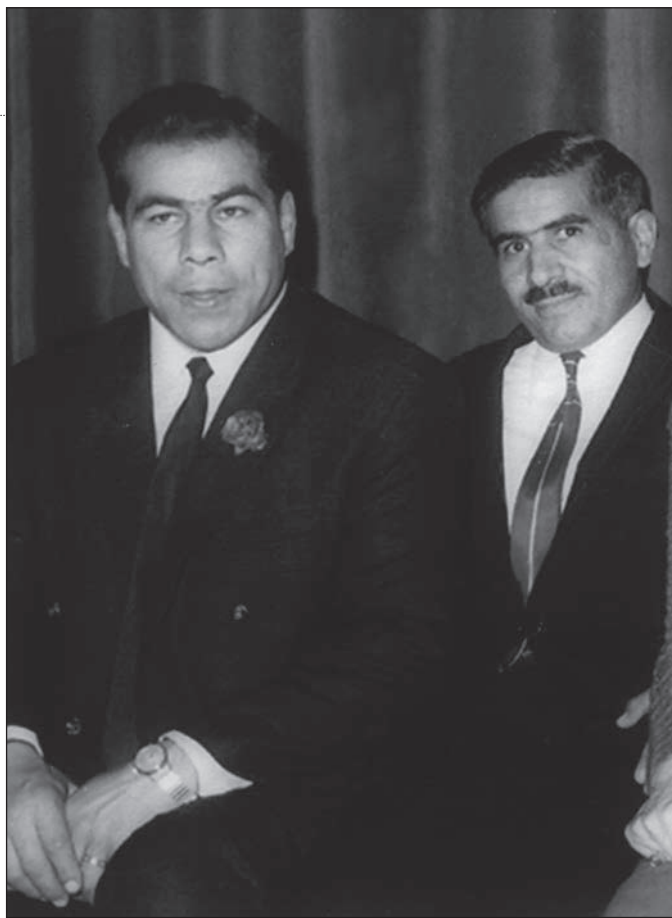
طرف مقابل در ارتباط با تختی، از او تأثیر می پذیرفت. آقای تختی در فرد مقابل، به آرامی حلول می کرد و اثرگذار بود. دیانت، یک حالت خاص و تأثیر گذارنده ای به فرد می دهد. او بدون تظاهر و صادقانه با مردم بود.

○ به عنوان یک خانم، به نظر شما حضور مردان اینچنینی چقدر برای جامعه ضروری است؟
اگر این مردان نباشند که همه سرگرم وضع فردی خود هستند. کم حرف بود اما، با سلوکش حرف

بعدها روابط کم شد. پس از پیروزی انقلاب که آقای خرمنشاهی جایگاه قبلی دبیرستان ایران زمین را به عنوان باشگاه جبهه ملی تدارک دید، در سال ۵۸ در شب ۱۷ دی، سالگرد فوت آقای تختی را به کمک دوستان برگزار کرد. مراسم شایسته ای انجام شد. شهلا خانم و بابک هم آمدن. بابک حدود ۱۲ سال داشت. در سراسر برنامه آن شب که از شادروان غلامرضا تختی با تجلیل یاد می شد، مراسم از دواجش را که در باشگاه دانشگاه تهران برگزار شده بود، به یاد می آوردم و اشک از چشمان من سرازیر بود.

○ به عنوان یک خانم، تصور می کنید همسر تختی پس از فوت پهلوان با چه شرایطی روبرو بود؟
فکر می کنم آن واقعه، ضربه ای بود که که موجب "بار آمدن" او شد. بعد از واقعه بسیار تحول پیدا کرده و بسیار مطالعه می کرد. خانم خیلی فهمیده ای بود، حتی تحلیل هم می کرد. سال هادر آزمایشگاه دانشگاه تهران کار می کرد. در دیدارها، احساس می کردم جهشی جدی داشته. خیلی عمیق تر شده بود، نمی دونستم چه مطالعاتی داره، فکور شده بود، دید اجتماعی هم پیدا کرده بود.

مقابل فشارها صبور بود و مستحکم. هیچ وقت هم از خودش دفاع نکرد.
○ انتظار شما از بابک چه بود؟
بابک در کودکی پراز دست داد و هرگز او را ندید. عظمتش را درک نکرده بود و تعریفی از روابط با دوستانش و جامعه نداشت ولی سعی می کرد با آنها به عنوان بزرگتر یا دوست، نزدیک شود. در بعضی مناسبت ها هم می دیدمش. از او انتظار تأسیس یک بنیاد و جمع کردن دوستان و طرفداران پدر،



غرور انگیز بود که با تختی به خواستگاری رفته‌ام. پدر به دلیل آنکه، خواستگار تختی است بسیار محترمانه و مودبانه برخورد می‌کرد. دختر هم فوق‌العاده با شخصیت بود. صحبت‌های مختلفی شد. من صحبت اصلی رو پیش کشیدم. قرار شد بعداً جواب بدن.

دختر خانم خیلی مفتخر بود که تختی به خواستگاری او آمده. خرم هم به دلیل آشنایی قبلی با پدر دختر، پس از خواستگاری با او صحبت کرد. ولی پاسخ مثبت نبود. برای آنها جای نگرانی بود.

○ تختی هم صحبت می‌کرد؟
کوتاه صحبت می‌کرد و در مورد مسائل کلی و نه خود موضوع.

○ این ماجرا برای کسی هم تعریف کردید؟
به هیچ کس نگفتم. به خواهرانم نیز که معمولاً ناگفته‌ای با هم نداشتیم هم نگفتم. فقط به عنوان خاطره‌ای برای خود نوشتم.

○ چرا اینجا گفتید؟
نمی‌دانم چرا. ماجرا را به عنوان خاطره‌ای که به آن مفتخرم نقل کردم.

○ نقل دیگری؟
گفته‌ها، گفته‌شد.

امکان هست که افراد شاخص صاحب منش متولد شوند. ممکنه مثل تختی نباشند، اما به هر حال کسی هستند. من خوشبینم.
ورزشکارهای کنونی با تختی فاصله دارند. اما از درون جامعه و به طور خودجوش، صاحبان منش بیرون می‌آیند.

○ ماجرای ناگفته‌ای، خاطره بیان نشده‌ای؟
بحث خواستگاری از یک خانم عالیقدر پیش آمده بود. تختی به خرمشاهی گفته بود باید با خانوم تو برم خواستگاری. خرم گفته بود باشه ولی من نباشم بهتره. خرم نیامد ولی من و آقای تختی را تا منزل دختر خانم رساند و خود در بیرون منزل منتظر ما ماند. برای من هم افتخاری بود که با چنین شخصیتی به خواستگاری برم. برای من یک پوئن حساسی بود. پوئن کلمه خوبی نیست، نکته مثبتی بود.

به داخل منزل رفتیم. در حیاط باز و روشن و باصفایی از ما پذیرایی شد. پدر دختر خانم آمد خیلی متشخص بود و شناخته شده. دختر خانم هم تشریف آوردن.

○ با چایی؟
نه مستخدم داشتن. صحنه خیلی برام دقیقه.

می‌زد. مهم است که کم حرف، بتوانی اثر بگذاری. من در محله مان، یک تلقی‌های اولیه از منش تختی داشتم. درک کردم که تختی هم از خطه محلی خود ماست؛
انسانی آزاده، اهل خدا، با احوال و سلوک. مردان اینچنینی استوانه‌های یک جامعه‌اند.
○ یک عنصر تختی، در جذب مردم موثر بود، آن عنصر چه بود؟

ایمان ویژه تختی، و اینکه تختی در دسترس بود. دسترس مردم بود. خدا هم، همه جاهست. بندگان ملموس خدا هم، مثل خدا در دسترس اند، اما بلا تشبیه. خدا هم گفته "بشر را خلیفه خلق کرده‌ام."
تختی مثل برخی که از اسم و شهرت خود بهره برده اند، از عنوان خود هم بهره نگرفت. خاص بود. ورزش را عامل کسب و تجارت نکرد. اهل سخنرانی و نصیحت نبود. ولی گویا بود.

○ فکر می‌کنید، منش در این شرایط، قابل باز تولید است؟

بله؛ زمین خالی از حجت نیست. هنوز خانواده‌هایی هستند که فرهنگ و شخصیتی در درون دارند که، این ظهور و بروز را ممکن می‌کند و این